



## درس فارغ فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: نکاح

تاریخ: ۱۶ فروردین ۱۴۰۰

موضوع جزئی: مسئله ۲۳- تتمه: بررسی مشروعیت الزام به حجاب در حکومت اسلامی -

مصادف با: ۲۲ شعبان ۱۴۴۲

ادله قول اول (مشروعیت): دلیل اول و بررسی اشکالات آن

جلسه: ۹۸

سال سوم

# «الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

### مروری بر بحث‌های گذشته

بحث در مشروعیت الزام به حجاب در حکومت اسلامی و حکومت دینی است. مقدماتی برای این بحث ذکر کردیم؛ هم به جهات دهگانه‌ای اشاره کردیم برای تنقیح موضوع بحث و هم به دو مطلب مقدمی که اهمیت بسیاری دارد پرداختیم؛ یکی اینکه آیا اساساً حجاب موضوعاً یک امر فردی است یا اجتماعی تا حکم آن فردی باشد یا اجتماعی؛ دیگر اینکه به طور کلی حکومت اسلامی دارای اهداف میانی و غایی است. هدف غایی حکومت دینی سعادت انسان و وصول به قرب حق تعالی و به تعبیر دیگر رسیدن به مقام خلافت الهی است. اهداف میانی حکومت اسلامی علاوه بر آنچه که حکومت‌های عقلایی به دنبال آن هستند، اموری مثل اجرای احکام دینی، احیاء شعائر دین، عدالت، امر به معروف و نهی از منکر و امثال اینهاست. این اهداف میانی در کنار سایر اهداف میانی حکومت که رسیدن به امنیت، رفاه، آسایش، معیشت و معاش مردم است، وجود دارد. ما هم ادله و مستندات هدف غایی حکومت اسلامی و هم مستندات اهداف میانی حکومت اسلامی را ذکر کردیم؛ با استناد به برخی از آیات و روایات این مطلب بیان شد. اجمالاً به دیدگاه‌هایی هم که در این رابطه وجود دارد اشاره شد؛ اقوال مختلف است ولی اگر بخواهیم اقوال موجود در این بحث را در یک دسته‌بندی کلی قرار دهیم، در واقع کأن دو دیدگاه کلی وجود دارد؛ یکی اینکه مسأله الزام به حجاب از ناحیه حکومت مشروعیت ندارد؛ دیگر اینکه این امر مشروعی است. مشروعیت هم اعم از جواز یا لزوم است؛ اینکه حکومت باید این کار را بکند یا نه، یا اینکه می‌تواند این کار را بکند یا نه، بالاخره هر دو در مسأله مشروعیت مشترک هستند؛ هر چند یکی چهره‌اش چهره الزام است و دیگری چهره‌اش جواز است. به‌هر حال عمده این است که ما ادله این دو دیدگاه و دو نظر را مورد بررسی قرار دهیم که به چه دلیل حکومت مسئولیت یا اختیار دارد چنین الزامی را داشته باشد یا به چه دلیل چنین اختیار و وظیفه‌ای ندارد.

### ادله قول اول (مشروعیت)

قائلین به مشروعیت چند دلیل بر مدعای خودشان اقامه کرده‌اند؛ مجموعه آنچه که در این رابطه ممکن است ذکر شود یا ذکر شده، شاید هشت دلیل شود.

### دلیل اول

دلیل اول این است که اساساً مشروعیت الزام به حجاب مقتضای هدف غایی و اهداف میانی حکومت اسلامی است. ما اشاره کردیم به اینکه حکومت اسلامی یک هدف غایی دارد و یک سری اهداف میانی؛ مقتضای آن اهداف که اثبات گردید و قبلاً هم به آن اشاره کردیم، این است که این اختیار برای حکومت اسلامی ثابت باشد؛ حکومت اسلامی این مسئولیت را داشته باشد که

بتواند قوانین محدود کننده‌ای برای پوشش جعل کند، مقرراتی را اعم از جزای نقدی یا غیر آن، مقررات کیفری برای اینکه پوشش مورد نظر و مطلوب و واجب رعایت شود؛ هم در مورد زنان و هم در مورد مردان. پس مقتضای اهداف میانی و هدف غایی این است که حکومت چنین اختیاری را داشته باشد. این مطلب را یک توضیح مختصر می‌دهم و بعد اشکالات آن را باید بررسی کنیم.

اگر گفتیم هدف غایی حکومت اسلامی سعادت جاودانه و ابدی انسان و رسیدن به مقام قرب الهی است و طبیعتاً دین و شریعت را برای این دانستیم که انسان به چنین مقامی برسد، ارسال رسل، انزال کتب و قرار دادن عقل به عنوان هادی باطنی، اینها همه برای آن است که انسان به چنین مقاماتی برسد، اگر رسیدن به آن هدف که هدف غایی خلقت و هدف غایی حکومت است و اینها از هم جدا نیست، و دین و احکام دینی به همین منظور تشریح شده‌اند، پس باید حاکم اسلامی بتواند مسأله پوشش و حجاب را به عنوان یکی از واجبات دینی که نقش مؤثری در وصول به آن هدف دارد، برای سعادت انسان، برای اجرای احکام دینی، پاسداشت شعائر دینی، باید بتواند این مقدمات و زمینه‌ها را فراهم کند. همچنین در مورد اهداف میانی اگر پذیرفتیم دین و حاکمیت دینی هم نسبت به شعائر دینی و هم نسبت به اجرای احکام الهی و هم در مورد امر به معروف و نهی از منکر و مصالح عامه مسئولیتی دارد، (منظور از مصالح عامه فقط مصالح دنیوی نیست بلکه مسائل معنوی و اخروی را هم دربرمی‌گیرد) قهراً حجاب به عنوان یک حکم دینی و بی‌حجابی به عنوان یک منکر از اموری است که حکومت می‌بایست یا حداقل این اختیار را باید داشته باشد که نسبت به این مسأله محدودیت‌هایی را ایجاد کند و مقرراتی را قرار دهد.

پس در دلیل اول چند مقدمه با هم ضمیمه شده و نتیجه‌اش اثبات مشروعیت است:

۱. یکی اینکه حکومت اسلامی دارای اهداف غایی و میانی است که این اهداف میانی و غایی نمی‌تواند هیچ‌گاه از منظر حاکم اسلامی دور باشد؛ اصلاً فلسفه وجودی حکومت اسلامی این است، یا به تعبیر دیگر علت غایی حکومت اسلامی همین است. غایی که می‌گوییم به این معنا که هم شامل اهداف میانی می‌شود و هم شامل هدف غایی؛ اینها علت غایی حکومت اسلامی است.

۲. دوم اینکه پوشش و حجاب به عنوان یکی از احکام اسلامی برای این تشریح شده‌اند که در این دنیا اجرا شود و عمل شود و به عنوان یک شعار دینی مورد توجه قرار گیرد تا بشر به سعادت برسد.

بنابراین حکومت نمی‌تواند نسبت به این امر بی‌تفاوت باشد و مسئولیت و اختیار نداشته باشد و اجازه بدهد هرکسی هر طور که می‌خواهد پوشش داشته باشد. پس مقتضای اهداف میانی و غایی حکومت اسلامی این است که این اختیار برای حاکم و حکومت اسلامی ثابت شود.

سؤال:

استاد: بحث حکومت بحث فرد نیست؛ بحث یک اجتماع است. اگر در اجتماع و جامعه انسانی احکام الهی، نه حالا مثلاً بگوییم یک حکم نه چندان مهم به دنبال اجرایش باشیم و یک حکم مهم را به دنبال اجرایش نباشیم؛ اینها بحث را منحرف می‌کند. مجموعه احکام الهی تشریح شده‌اند برای سعادت بشر و در این تردیدی نیست. اگر این احکام برای سعادت بشر جعل شده، یعنی همانطور که سرقت، دزدی، دروغ و امثال اینها مخالف مصالح و سعادت بشر است، همانطور که نماز قطعاً مقدمه

سعادت بشر است، پوشش هم در کنار آنها و در عداد آنها به عنوان یک تکلیفی که هم فرد و هم جامعه مؤمنین باید این رعایت را کنند و به آن عمل کنند تا به آن هدف برسند. ...

### بررسی اشکالات دلیل اول

اینجا چند اشکال نسبت به این دلیل طرح شده است. ما این اشکالات را یک به یک بررسی کنیم و ببینیم آیا این اشکالات اصل این دلیل را منهدم می‌کند یا محدوده این دلیل را مورد ایراد و خدشه قرار می‌دهد.

#### اشکال اول

اشکال اول اینکه قبول داریم حکومت اسلامی دارای اهداف میانی و غایی یاد شده است؛ لکن بحث در طریق وصول به این اهداف است. رسیدن به این اهداف با الزام و اجبار ممکن نیست؛ باید سعادت بشر آگاهانه و با اختیار او باشد و الا سعادت معنا ندارد. سعادت واقعی بشر به این است که روح بندگی در او تقویت شود، تعبد نسبت به خداوند پیدا کند، تسلیم خداوند شود، از راه عبادت و بندگی، از راه احسان به خلق خدا و آن چیزهایی که به عنوان طریق سعادت معرفی شده است، تردید نیست که اینها موجب سعادت بشر می‌شود. اما این باید از روی اختیار و آگاهانه باشد؛ با انتخاب خودش این راه را انتخاب کند؛ با الزام و اجبار این هدف تأمین نمی‌شود. لذا کأن مستشکل به مستدل می‌گوید دلیل شما اثبات مشروعیت الزام نمی‌کند و از اثبات این مدعا ناتوان است. وقتی که به قرآن مراجعه می‌کنیم، در قرآن همه جا سخن از انتخاب و اختیار است. آیه «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»<sup>۱</sup> خداوند متعال موت و حیات را آفرید برای اینکه شما را مورد آزمایش قرار دهد و معلوم شود که کدام یک از شما از نظر عمل نیکوتر هستید. درست است موت و حیات را ذکر کرده، اما عمده این «لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» است. نظیر این در آیه ۷ سوره کهف ذکر شده: «لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا». «لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» اشاره به چه دارد؟ بالاخره خود شما باید یک راهی را پیش بگیرید و کار بهتر انجام دهید. یا مثلاً آیه ۲۹ سوره کهف: «فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ»، هر کسی خودش خواست باید مؤمن شود و هر کسی هم نخواست کافر شود.

پس اختیار و انتخاب کفر و ایمان دست خود آدم است. آن وقت چطور می‌شود که در ایمان و کفر اختیار و انتخاب به دست خود انسان باشد، آن هم برای اینکه معلوم شود «أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»، این ابتلا و آزمون انسان است؛ خداوند نمی‌تواند با الزام و اجبار مردم را به ایمان و کفر یا حتی نیکویی عمل سوق بدهد؛ خود خداوند تبارک و تعالی مسأله اکراه و الزام را نفی کرده؛ می‌فرماید: «إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ»<sup>۲</sup>، ما اگر می‌خواستیم می‌توانستیم کاری کنیم که همه اینها خاضع شوند، اما ما اینطور نمی‌خواهیم و خودشان باید خضوع پیدا کنند. یا مثلاً آیه ۹۹ سوره یونس: «وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مِنَ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ»، اگر خدا می‌خواست یک کاری می‌کرد که همه آنچه که بر روی زمین هستند ایمان بیاورند؛ آن وقت تو می‌خواهی مردم را وادار کنی به ایمان؟! اینها همه در حالی است که مسلماً خداوند به کفر راضی نیست؛ خداوند راضی نیست که کسی از بندگان کافر شود، اما در عین حال اینطور نخواسته که همه به زور و با الزام و جبر ایمان بیاورند.

۱. سوره ملک، آیه ۲.

۲. سوره شعراء، آیه ۴.

به هر حال آیات قرآن همه بر این مسأله دلالت دارد که انسان در مورد عمل خودش، در مورد ایمان و اعتقادش، آزادی عمل دارد، حق انتخاب دارد و مختار است و اگر غیر از این بود خدا می فرماید ما می توانستیم همه را وادار به پذیرش خودمان کنیم، اما این کار را نکردیم تا معلوم شود که چه کسی می خواهد مؤمن باشد و چه کسی کافر باشد. «أیکم احسن عملاً» کدام یک از شما عملش نیکو است. یعنی با اختیار به آن گنج سعادت برسند؛ پس با اینکه هدف غایی حکومت اسلامی و اهداف میانی مذکور مسلم است، اما اینکه الزام و اجبار برای این وجود داشته باشد و حاکم بتواند مردم را ملزم به این امر کند، این ثابت نمی شود.

اما تعیین کیفر و مجازات برای برخی از گناهان و رفتارها، برای این است که آنها مزاحم سعادت مند شدن دیگران هستند؛ آنها در واقع به حقوق اجتماع دارند تجاوز می کنند. اینها موانعی هستند بر سر راه اختیار حق و حق انتخاب درست. پس اگر ما می بینیم مجازات ها و کیفرهایی برای بعضی از رفتارها قرار داده شده، اینها نوعاً مربوط به آن رفتارهایی است که در آنها تعدی به حقوق اجتماع وجود دارد و ستم به دیگران، و لذا برای پیشگیری از ستم به دیگران و نادیده انگاشتن حقوق دیگران، مجازات هایی را قرار داده اند. «وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ»<sup>۳</sup> بالاخره یک عده ای هستند که به حدود الله تجاوز می کنند، به حقوق دیگران تجاوز می کنند؛ بالاخره ظالمان هم باید به کیفر اعمالشان برسند.

لذا شما می بینید به طور کلی اساساً خواست خدا و مشیت الهی بر الزام و اجبار نبوده، هم در اعتقادات و هم در اعمال؛ چه اینکه اگر بنا بر این بود خداوند بسیار ساده و سریع و راحت می توانست این کار را انجام دهد و اینقدر مشقت ها در طول تاریخ برای انسان ها و انبیا و هادیان و راهنمایان بشر اتفاق نمی افتاد. این اشکالی است که به دلیل اول وارد است.

### بررسی اشکال اول

همانطور که قبلاً هم عرض شد، مسأله انتخاب و اختیار در عقیده همان است که اشاره شد؛ یعنی «فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ»؛ «لا اکراه فی الدین» در واقع اشاره به این دارد که در مرحله پذیرش و اعتقاد، هیچ اجبار و اکراهی نیست. در مرحله اعتقاد اساساً نمی تواند الزام چاره ساز باشد؛ اعتقاد یک امری است که باید برای شخص حاصل شود، یک باوری است که باید در ذهن شخص شکل بگیرد. پس در مرحله اعتقاد قطعاً راهی برای الزام و اجبار نیست، صریح آیات هم همین است. اما اگر کسی اعتقاد پیدا کرد و ایمان در قلب او حاصل شد و مسلمان شد، طبیعتاً التزام به اسلام و دین، به معنای پذیرش قوانین و مقررات اسلامی است. لذا در مرحله بعد از پذیرش اسلام و اعتقاد (به حسب ظاهر)، یک سری قوانین و مقرراتی وجود دارد که باید به آنها پایبند باشد. اگر در این مرحله سخن از الزام به میان می آید، این منافاتی با آنچه که مستشکل گفت ندارد؛ در آن مرحله بله، خداوند متعال انسان را خلق کرد برای اینکه ببیند احسن العمل را چه کسی دارد. با اینکه لایرضی بعباده الکفر، اما بعد از اینکه اختیار کردند و پذیرفتند بالاخره این به معنای پذیرش و امضا و دادن تعهد نسبت به برخی از مقررات و قوانین است. اگر در این مرحله سخن از الزام به معنای کلی باشد، این منافاتی با آن نکته ای که مستشکل گفت ندارد.

ثانیاً اگر هم بحث از اختیار در عقیده است، اما در مورد عمل این چنین نیست؛ به عبارت دیگر اینکه بگوییم حوزه اعتقادات و اعمال یکسان است و در حوزه اعمال هم مثل اعتقادات به طور کلی این آزادی وجود دارد، این هم به نظر درست نمی آید.

۳. سوره بقره، آیه ۲۲۹.

سؤال:

استاد: همسان سازی و یکسان سازی اعتقادات و عمل، این درست نیست. اینکه مستشکل اینها را همسان قرار داده، می‌گوییم این چنین نیست. یعنی در حوزه اندیشه و فکر واقع این است که اکراه و الزام شاید موضوعاً منتفی باشد؛ اعتقاد و فکر چیزی نیست که بتوان به زور به قلب کسی وارد کرد. باور درونی اصلاً قابل اجبار و قابل الزام نیست. اما عمل متفاوت است؛ عمل می‌تواند الزام‌پذیر باشد. من می‌خواهم عرض کنم در منطق دین و اسلام یکسان انگاری عمل و اعتقاد، نادرست است. من فقط به این اشکال دارم. آیاتی که مورد اشاره قرار گرفت، اینها به همان مسأله ایمان و اعتقاد کار دارد؛ اگر خدا می‌خواست همه قلباً ایمان می‌آوردند. یا «فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ» این هم مربوط به ایمان قلبی و اعتقاد است. تنها چیزی که مربوط به عمل است، آیه «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»، خداوند موت و حیات را خلق کرد برای اینکه ببیند کدام یک از شما عملتان احسن است. اینکه ببیند کدام یک از شما عملتان احسن و نیکو است، باز منافاتی با این ندارد که یک کسی وارد در این عالم شود، حیات پیدا کند و بعد هم از دنیا برود؛ مجموعه زندگی او در این عالم، آزمون و امتحانی باشد برای نیکوکاران و برای بدکاران. طبیعتاً حسن عمل یک معنای جامع و عامی دارد؛ اینکه در مجموعه حیات دنیوی یک کسی چگونه عمل کند و دارای حسن عمل باشد یا نباشد یک مسأله است؛ اینها با هم منافات ندارد. مثلاً اگر فرض بفرمایید که در بعضی موارد برای ستمکاران یک سری حدودی را قرار داده، ستمکاری بوده که می‌بایست یک حدی بر او جاری می‌شده، آن هم برای کشف احسن عملاً است؛ بدین معنا که برای این است که آیا عمل نیکو دارد یا ندارد؛ کسی هم که عمل غیر از این انجام می‌دهد همین طور. الزام منافاتی با این امر ندارد.

سؤال:

استاد: اینجا چهار یا پنج اشکال نسبت به این دلیل یا طرح شده یا قابل طرح است. ... ما فقط در مورد حجاب بحث می‌کنیم یک اشکالی مطرح است که این الزام در حوزه امور اجتماعی و عمومی ثابت می‌شود اما در اعمال فردی نیست ... الزام به معنای این نیست که تکویناً نتواند مخالفت کند. ... ما می‌گوییم اعمالی که فردی هستند خارج هستند؛ ... من بخشی از توضیح و تقریر این دلیل را و نکاتی که به روشن شدن آن کمک می‌کند در قالب پاسخ به این اشکالات بیان می‌کنم. ... اینها چیزهایی است که بعداً در ضمن ادله معلوم می‌شود ... درست است که برخی روایات داریم که حتی نسبت به نماز هم مثلاً می‌تواند حاکم الزام کند، آنها را متعرض می‌شویم. و الا ما می‌گوییم اجمالاً «أیکم احسن عملاً» نسبت به یک سری اعمالی که حتی از دایره الزام خارج است، اعمال فردی محض که دارای اثر اجتماعی هم نیست، بالاخره آنجاها اثر این معلوم می‌شود و منافاتی با الزام ندارد؛ یعنی این حتی با فرض الزام هم قابل فهم است که «أیکم احسن عملاً». اینطور نیست که منحصرأ «أیکم احسن عملاً» با این معلوم شود که الزام نباشد؛ یعنی این با الزام قابل جمع نباشد. عرض من این است که این با الزام قابل جمع است. ... عرض ما این است که جامعه انسانی، اجتماع انسانی، یک مسیری را دارد طی می‌کند؛ حکومت به عنوان متصدی حرکت جمعی به سوی اهدافی که دارد، طبیعتاً هر آنچه که مزاحم با این هدف باشد، به عنوان مانع می‌تواند با آن برخورد کند.

«والحمد لله رب العالمین»